

- ۲..... طایفه سوم روایات:
- ۲..... روایت اول:
- ۲..... بحث سندی:
- ۳..... بحث دلالتی:
- ۳..... نکته اول:
- ۴..... نکته دوم:
- ۴..... نکته سوم:
- ۵..... احتمال اول:
- ۵..... احتمال دوم:
- ۵..... احتمال سوم:
- ۵..... نکته چهارم:
- ۶..... نکته پنجم:
- ۶..... روایت دوم:
- ۷..... بحث سندی:
- ۷..... بحث دلالتی:
- ۷..... نکته اول:
- ۷..... نکته دوم:
- ۸..... نکته سوم:
- ۸..... روایت سوم:
- ۸..... روایت چهارم:
- ۸..... بحث سندی:
- ۹..... وجوه جمع روایات:
- ۹..... وجه اول جمع:

## طایفه سوم روایات:

### روایت اول:

محمد بن یعقوب عن عده من اصحابنا عن احمد بن محمد عن علی بن حکم عن سیف بن عمیره عن ابی بکر حضرمی قال دخلا علی ابی عبدالله علیه السلام وارد مجلس امام صادق صلوات الله و سلام الله علیه شدیم. و قال له حکم السراج ما تقول؟ می گوید آنجا نشسته بودم که حکم سراج که سراج همانهایی هستند که به هر حال ابزار و ادوات جنگی را درست می کردند. می گوید من در مجلس بودم که از محضر امام صادق سلام الله علیه سؤال کردم. ما تقول فی من یحمل الی الشام السروج و اداتها نظر شما در مورد کسی که به سمت شام زین و ابزار و ادوات اسب و چیزهایی که در جنگ مورد نیاز است حمل می کند چیست؟ شام در حقیقت منطقه ای است که مدتهای مدید حوزه نفوذ بنی امیه بود. و بعد از معاویه و یزید این نفوذ خاص بنی امیه آنجا حاکم بود. به عداوت با اهل بیت مشهور بودند. می گوید من ادوات جنگی و جنگ افزار را آنچه که مربوط به مسائل جنگی است به آنجا می برم. کار من همین است. فقال علیه السلام لا بأس انتم الیوم بمنزله اصحاب رسول الله صلوا الله و سلامه علیه انکم فی خدنه مانعی ندارد. امروز شما مثل زمان پیغمبر هستید و در خدنه هستید. یعنی الان اینطور نیست که مثلاً معاویه باشد، یزید باشد با ما در حال جنگ باشد. نه الان دیگر یک خلافت اسلامی است. همه هم به هم پیوسته اند. و در صلح هستید مانعی ندارد. بعد حضرت تکمیل می کنند. فإذا کانت المباینه حرم علیکم أن تحملوا الیهם السروج و السلاح، اما اگر یک روزی مباینه بود، صف بندی بود، دو کانون در برابر هم بودند، آنوقت بر شما حرام است که سروج زین اسب و سلاح و جنگ افزارهای مختلف را به آنجا ببرید. و با آنجا داد و ستد جنگ افزاری داشته باشید. این حرام می شود.

این روایت تفصیل است که چون حال خدنه و صلح است و خبری نیست و صف بندی و جبهه بندی و کارزار و مباینه نیست، مانعی ندارد. اما اگر جدایی و صف بندی و جبهه بندی بود حرم علیکم أن تحملوا الیهם السروج و السلاح.

### بحث سندی:

در جهت سندی در این روایت دو نکته بحث و مناقشه وجود دارد. یکی در مورد علی بن الحکم است که ایشان مشترک بین ثقه و غیر ثقه است. اما راههایی برای جدایی ثقه از غیر ثقه گفته شده که در اینجا خوشبختانه تطبیق

دارد. علی بن حکمی که احمد بن محمد بن عیسی اشعری از آن نقل می کند این ثقه است. و لذا علی بن حکم گرچه مشترک بین ثقه و اضعفه است. اما بواسطه نقل احمد بن محمد می شود فهمید که این علی بن حکم ثقه است.

نکته دوم مناقشه در این روایت ابی بکر حضرمی است. ابی بکر حضرمی توثیق خاصی ندارد. و لذا در کلمات آقای خوئی در تقریراتشان در مصباح الفقاهه و اینها اگر پایین که روایت را نقل کرده می گویند این هم ضعیف لابی بکر حضرمی است. و غالباً می گویند این روایت ضعیف است. اما مبنایی که ما در باب توثیق رجال ابن ابی عمیر و صفوان داشتیم قابل توثیق است. ابی بکر حضرمی از مروی و عنهای صفوان یا ابن ابی عمیر است، ظاهراً صفوان است و تضعیفی در بابش وارد نیست. توثیق خاصی ندارد تضعیف خاص هم ندارد. آن توثیق عام ابن ابی عمیر و صفوان و بنزطی شامل این می شود. و از این جهت درست است. مرحوم سید هم در حواشی مکاسبشان تعبیر صحیحه حضرمی دارند. البته مبانی مثل مرحوم سید یزدی و اینها کمی اعمی بوده در بحث سند ولی در هر حال احتمالاً به همین جهت که صفوان از او نقل کرده تعبیر به صحیحه شده و لذا بر خلاف آنچه که ظاهر آقای خوئی است امام و دیگران که اینجا تعبیر روایت می کنند و گاهی هم تصریح دارند به اینکه این ضعیف است و موثق نیست. این روایت موثق است. البته مبنایی است. بنابر آنچه که ما گفتیم که این توثیق خاص ابن ابی عمیر و صفوان و اینها را قبول داریم. البته علی تفصیل است. گفتیم که مرسلات اینها معتبر نیست، ولی نقل اینها از رواتی که توثیق خاصی ندارند. و تضعیف هم ندارند. این موجب توثیق آنها است.

### بحث دلالتی:

#### نکته اول:

این است که این روایت در بحث سروج است، ظاهر اولیه سؤال این است که نگاه معطوف به ادوات ثانوی جنگی است، نه اصل جنگ افزار، بلکه مثل زین اسب و این چیزها است که واسطه می خورد. ولو سؤال در مورد این است، اما ظاهر این است که این شامل سلاح و تسلیحات می شود. ثانیاً در جواب امام خودشان این را تعمیم داده اند، امام می فرمایند: حرم علیکم أن تحملوا علیهم السروج و السلاح، معلوم می شود که اصلاً دریافت امام هم همین بوده و خود امام تصریح کرده اند.

بنابراین نتیجه نکته اول این است که این روایت هم شامل تسلیحات و جنگ افزارها به معنای خاص می شود، هم ادوات جنگی که سلاح به معنای خاص نیست ولی در جنگ به کار می رود.

## نکته دوم:

این است که این روایت مربوط به مسلمانانی است که در جبهه حق و اهل بیت قرار ندارند. و سؤال در این نکته دوم این است که آیا این شامل کفار هم می شود؟ یا نه؟ این تفسیری که امام فرموده اند که فرق است بین جنگ با بین صلح و آرامش آیا شامل مشرکین هم می شود یا نه؟ این مربوط به مخالفین است. آیا شامل مشرکین هم می شود یا نه؟ در اینجا پاسخی که می شود به این سؤال داد این است که خوب مورد سؤال حمل السلاح الی الشام است که در شام هم مسلمانها هستند که زیر بیرق یک حکومت اسلامی هستند. منتهی جزء جبهه مخالف با اهل بیت هستند و مشهور هم هستند. که شام یک عرق ضد اهل بیتی داشته که تا مدتها هم تداوم داشت. خوب این شامل مشرکین می شود یا نمی شود؟ در اینجا کسی ممکن است بگوید بله ما القاء خصوصیت می کنیم. یا به طریق اولی می شود این حکم را تسریع داد به مشرکین، کسانی که مسلمان هم نیستند. جزء دار الاسلام نیستند. شام دارالاسلام بود ممکن است کسی اینطور بگوید. این القاء خصوصیت و اولویت فی الجمله درست است نه بالجمله، فی الجمله اش چون تفصیل بود بین حال مباینه و جدایی و حال صلح در حالت جنگ و مباینه و مقابله، بله اگر نسبت به مسلمانها دارد می گوید که حمل نکنید سلاح را نسبت به غیر مسلمانی هم که حالت جدایی و جنگ و مقابله دارد. قطعاً وقتی که به مسلمان می گوید نمی شود سلاح داد، به غیر مسلمانی که در حال جنگ و مقابله است به طریق اولی نمی شود کمک کرد. و لذا در این قسمش به طریق اولی یا با القاء خصوصیت شامل مشرک هم می شود شامل کافر هم می شود. اما آن طرفش آنجایی که در حال صلح است که می گوید در حال صلح و خدنه به مسلمانی که معتقد به اهل بیت نیست و در شام است و در همراهی با اهل بیت نیست می شود سلاح را فروخت. در حال صلح این قسم را نمی شود اولویت قائل شد. ممکن است شارع مقدس نسبت به مسلمان در حال صلح بگوید سلاح مانعی ندارد، ولی کافر در حال صلح به دلیل اینکه از این بدتر است می گوید نه به او سلاح نفروش.

## نکته سوم:

این است که مقصود از خدنه و مباینه که در روایت آمده چیست؟

### احتمال اول:

خدنه یعنی صلح و مصالحه کرده اند. اینها با هم در یک فضای مصالحه آمیزی با هم دارند زندگی می کنند. مباینه دو جور می شود احتمال داد، یکی اینکه مقصود از مباینه جنگ باشد، مقابل صلح حالت عدم صلح یا جنگ باشد. خود این هم یک تفاوت مختصری دارد حالت عدم صلح یا جنگ باشد.

### احتمال دوم:

این است که مقصود از مباینه ظاهر اولیه اش یعنی آنجایی که قلمرو حکومتی جداست، جدایی قلمرو حکومت است. این خیلی با هم تفاوت دارد. یک وقتی می گوئیم مباینه یعنی حالت جنگ یا شبه جنگ، یک وقتی هم می گوئیم نه حالت جدایی قلمرو، جدایی قلمرو که خود آن گاهی حالت صلح دارد، گاهی حالت جنگ دارد و امثال اینها.

### احتمال سوم:

این است که در اینجا خدنه را که آورده و در مقابلش مباینه را آورده، مباینه یعنی جدایی قلمروی که در او جنگ هم هست. جمع این دو تا که قلمرو حکومتش جداست ولی جنگی هم وجود دارد. این سه احتمالی است که اینجا وجود دارد. به نظر می آید که به قرینه مقابله با خدنه و به مناسبات حکم و موضوع مقصود از مباینه در اینجا همان جنگ است یا شبه جنگ است. همان احتمال اول است. یعنی خدنه مفهوم روشنی است یعنی صلح یعنی دعوا و جنگ و برخورد نیست. حال مباینه یعنی حالی که درگیری وجود ندارد. خدنه حالت صلح است و مباینه آنجایی است که حالت درگیری یا آمادگی درگیری یا احتمال درگیری وجود دارد. این همان احتمال اول اقوی و اظهر است به قرینه مقابله با خدنه، چون خدنه مفهومش خیلی واضح است و مقابلش طبعاً منفی آن می شود. و به مناسبات حکم و موضوع که بحث این است که سلاح بدهد یا ندهد، سلاح دادن و ندادن وابسته به این نیست که قلمرو حکومتی یکی باشد، یا دو تا باشد. اینها خیلی مهم نیست. چیزی که مهم است این است که درگیری بر پاست یا نه.

### نکته چهارم:

این است که ما نسبت به مشرک القاء خصوصیت را بررسی کردیم. مورد روایت نسبت به شیعه مخالف چطور است؟ چون مورد روایت اهل سنت هستند. در شام اینطور بود، اهل بیتی نبودند و محبت اهل بیت را نداشتند.

حالا اگر کسانی سنی اهل بیته باشند، یعنی سنی باشد که محبت هم دارد، یا اینکه از نظر اعتقادی شیعه است. یا اهل بیت را هم دوست دارد یا اینکه شیعه ای است که اهل بیت را قبول دارد. این مقابله با حکومت اهل بیت دارد. حکومتی که از آنجا مشروعیتش را گرفته این ظاهراً القاء خصوصیت می شود فرقی ندارد و القاء خصوصیت نسبت به این خیلی قوی است. و قاعدتاً نباید تفاوتی داشته باشد.

### نکته پنجم:

این است که در این روایت فعلاً بحث حکم تکلیفی است که می شود این را انجام داد یا نمی شود. حکم وضعی الان در این نیست، مگر اینکه طبق قواعد ما بخواهیم حکم وضعی استخراج کنیم. و الا روایت ناظر به حکم تکلیفی است و حکم تکلیفی نفسی هم است. وقتی که می گوید سلاح را نفروش نه اینکه چون بناست این برود در جنگ از آن استفاده بشود، اگر نشد پس گناه نکردی. نه در حال جنگ این مستقلاً یک گناه است ولو احياناً در جنگ هم او از این استفاده نکند. این نفسیت دارد نه اینکه فقط غیری باشد. نکته ششم:

این است که مقصود از مباحنه به قرینه مقابل با خدنه جنگ بالفعل نیست. خدنه موضوع جواز بیع است. مقابل او حالتی است که جنگ باشد. یا احتمال جنگ وجود دارد. تهیو جنگ است یا خوف جنگ است. این را همه می گویند در حال مباحنه این هم مناسبات حکم و موضوع و مقابله اقتضاء می کند که در واقع حرمت مربوط به آنجایی نیست که جنگ بالفعلی الان بر پا باشد. تهیو جنگ را می گیرد، احتمال عقلایی نسبت به جنگ را هم می گیرد.

### روایت دوم:

و عنهم عن احمد بن محمد عن بن محبوب عن علی بن الحسن بن رباط عن ابی صالح عن هند السراج قال قلت لابی جعفر علیه السلام ابن سراج می گوید به امام باقر علیه السلام عرض کردم. اصلحک الله انی کنت احمل السلاح الی اهل الشام فأبیعه منهم وفلما عرفنی الله هذا الامر ذقت بذالك می گوید ولی وقتی که خدا این امر شیعه و اهل بیت را به من شناساند بر من تنگ شد این کار، سینه ام تنگ شد نسبت به این کار و الان برایم نگرانی دارد که بروم ادامه بدهم این کار را و سلاح را به سمت شام ببرم. و منطقه ای که جزء محبین شما نبوده اند. سابقه مقابله با شما دارند. و الله قلت لا احمل الی اعداء پیش خودم می گویم بخصوص این زمان امام باقر است. هر چه این طرف تر می آید این مرزبندی ها ضعیف تر می شود. پیش خودم گفتم که من که شیعه هستم و محب اهل بیت و آنها سرزمین و کانون مقابله با اهل بیت بوده از معاویه و یزید و مسائل اینطوری لا اهلنا الی اعداء الله امام باقر جواب می دهد احمل الیهم و بعهم نه ببر و معامله هم بکن این حکمت قصه است. فإن الله یطفع بهم عدونا و عدوکم یعنی

الروم نه آنجا سرزمینی است که در مناطق مرزی قرار می گیرد و آنها که قوی باشند در واقع دفع شر مشرکین و غیر مسلمانها می کنند یطفؤ بهم عدونا و عدوکم یعنی الروم و بعه مانعی ندارد. فإذا کانت الحرب بیننا فلا تحملوا فمّن حمل الی عدونا سلاحا یستعینون به علینا فهو مشرک با این لحن تند این هم روایت دوم است.

#### بحث سندی:

مشکلی ندارد، ولی ابی ساره را بعضی تضعیف کردند. ظاهر کلام آقای خوئی و اینها هم در این است، ولی حالا اسمش هم محمد بن حسن .. است که ابی ساره هم کنیه اش است، ولی در حدی که ما بررسی کردیم توثیق دارد. عن هند السراج همین هند سراج این توثیق ندارد. هند سراج فکر می کنم که نه توثیق خاص دارد، نه جزء رجال ابی عمیر و اینها است، نه در کامل الزیارات است، نه در تفسیر علی بن ابراهیم است. یعنی در هیچ مبنایی توثیق ندارد. و لذا این روایت دوم سندش ضعیف است. اما اگر آن روایت اول درست باشد که ما گفتیم درست است این هم شاهد دارد. این مؤید آن می شود چون عین همین مضمون در روایت اول هم بود، این روایت دوم هم در کافی آمده است، هم در من لا یحضر، هم در تهذیب، هم در استبصار در هر چهار کتب روایی آمده و از لحاظ سند اولی درست بود ولی معتبر نیست.

#### بحث دلالی:

##### نکته اول:

این است که این اصلحک الله هم که اینجا دارد، این اصلحک الله اصطلاح متداولی بوده که امر کند اصلاح بکند. یا مقصود در اینجا یعنی امر اجتماعی شما را اصلاح کند، کمکتان کند. در امور اجتماعی یا اگر بحث تربیت باشد این اصلحک الله یعنی مثل اینکه می گوید صبحکم الله بالخیر اینطور نیست که کسی نقضی دارد بگوید خدا تو را اصلاح کند. این را به این دو نحو می شود جواب داد این آقا هم طبق آنچه که هست از مستبصرین بوده

##### نکته دوم:

این است که اینجا البته سلاح دارد، سروج ندارد، ولی هند سراج است قاعداً اینها با هم یعنی کسی که در این کار جنگ افزاری بوده هم زین اسب درست می کرده و شمشیر را تیز می کرد. مجموع این کارها را انجام می داده.

### نکته سوم:

این است که اینجا دارد اذا کانت الحرب بیننا، آنجا مباینه بود، حرب بود، این شاهد این است که معنایی که ما برای مباینه می گفتیم درست بود. مقصود حرب است منتهی حرب یا حال شبه حرب با القاء خصوصیت و به خاطر اهمیت موضوع آن را هم در بر می گیرد. بقیه نکات هم مثل قبل است القاء خصوصیت و تنقیح مناط و آنهایی که قبل می گفتیم آن هم همه نکاتی است که در این هم جاری است.

### روایت سوم:

عن محمد بن محمد عن ابی عبدالله برقی عن سراج اینجا هم این سراج است که یا هند سراج است یا یکی دیگر است که هر کی باشد توثیقی ندارد. این هم سند معتبری ندارد. عن ابی عبدالله علیه السلام قال قلت له إنی ابیع السلاح حضرت فرمود لا تبعه فی فتنه سلاح را در فتنه نفروش یعنی وقتی که جنگی بر پا است. و این بر ضد ما به کار می رود. این هم تقریباً همان مضمون را دارد، آن طرفش را ندارد که جایز است. در آن موقع مگر اینکه مفهومی برای این درست کنیم، ولی تقریباً همان مضمون را دارد که در شرائط جنگ یا شبه جنگ فتنه عام است. هم جنگ را می گیرد هم آن شبه جنگ را هم می گیرد. می گوید نفروش این هم به نحوی مؤید آن دو روایت قبلی است و تقریباً با آن هماهنگ است.

### روایت چهارم:

محمد بن علی بن حسین یاسنادی عن حماد بن عمر و انس بن محمد و ابیه جمیعاً عن جعفر بن محمد اینجا در این نسخه دارد. که عن حماد بن عمر و انس بن محمد عن ابیه عن جعفر بن محمد منتهی چون جمیعاً دارد، قاعداً نباید عن ابیه جمیعاً از چی باشد یا باید عن اینجا واو باشد. یا جمیعاً باید قبل باشد. حماد بن عمر و انس بن محمد جمیعاً عن ابیه یا اینکه باید اینطور باشد حماد بن عمر و انس بن محمد و ابیه جمیعاً مثلاً اینطوری شاید جای جمیعاً تغییر کرده باشد. حالا باید خود نسخه اصل را ببینیم این شکلس غلط است یا جمیعاً جلو است، یا عن واو است، شاید اظهر همان اول باشد.

### بحث سندی:

این روایت از نظر سند معتبر نیست. چون این حماد بن عمر و انس بن محمد و ابیه هیچ کدام توثیق ندارند، لا عاماً و لا خاصاً سند ضعیف است. اما جزء وصایای پیامبر اکرم به امیر المومنین است که کفر بالله العظیم هذه الامه



عشر یکی هم بايع السلاح من اهل الحرب اين هم بيع سلاح به اهل حرب است. يعني کسانی که در جنگ هستند. حالا يا بالفعل يا در مقام جنگ هستند.

### وجوه جمع روايات:

#### وجه اول جمع:

همانی است که در کلام مرحوم سید یزدی آمده است. در حاشیه مکاسبشان و آقای خوئی در ابتدای کلام این را پذیرفته اند. بعد برگشته اند از آن و آن جمع خیلی متعارف معمولی است که مانعه و مجوزه داریم. و مفصله می آید رفع تعارض می کند. این که می گوید منع می کند از بيع سلاح به طور مطلق مقید می شود به یکی از آن گزاره ها که می گوید در حال صلح جایز است. و آن که می گوید جایز است به طور مطلق مقید می شود به آن شکل دیگر روايات سوم که می گوید. نه در حال جنگ جایز نیست. این مثل همان اکرم العلماء لا تکرّم العلماء و اکرم العالم العادل و لا تکرّم العالم الفاسق می گوید این روايت سوم طایفه سومی که تفصیل می دهد می آید روايت را جمع می کند رفع تعارض می کند. برای اینکه اونی که می گوید اکرم العالم مطلقاً این مقید می شود به لا تکرّم العالم الفاسق، جمله دوم این، سوم اونی که می گوید لا تکرّم العالم مطلقاً مقید می شود به اینکه گفته اکرم العالم العادل اینجا هم یک نظریه این است که این روايات به این شکل جمع می شود. نتیجه اش هم می شود تفصیل بین حال جنگ و صلح.